

تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۱۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۳/۱۱

انتفاء اُبوت در قصاص و بررسی امکان تسری آن به جدّ پدری

دکتر عباسعلی حیدری *

چکیده:

یکی از شرایطی که فقهای عظام در اجرای حکم قصاص بر آن اتفاق نظر دارند، انتفاء اُبوت است. صرف نظر از فلسفه تشریح این حکم در شریعت اسلام، منتفی بودن قصاص پدری که مرتکب جنایت عمدی بر فرزند خویش شده است، فقط با استناد به روایات معصومین - علیهم السلام - ثابت است؛ اما با توجه به آنکه عدم اجرای قصاص پدر بر خلاف قاعده کلی و حکم عمومی قصاص می‌باشد و دأب فقها در چنین مواردی آن است که فقط به همان موردی که در ادله مثبتیه بدان تصریح شده است اکتفاء می‌کنند و چنین صراحتی نیز در روایات مورد نظر فقها در الحاق جد به پدر وجود ندارد، لذا نظریه الحاق جد به پدر در این موضوع با استناد به اطلاق روایات خالی از اشکال نمی‌باشد.

کلید واژه‌ها: قصاص، اُبوت، جدّ پدری، جانی

* اسنادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

heidari_a@yahoo.com

مقدمه

قصاص یا همان مقابله به مثل، یکی از احکام جزایی اسلام است که بر اساس آیاتی از قرآن کریم در جنایات عمدی مشروعیت و البته برای اجرای آن، شرایط و ضوابطی تعیین و معرفی شده است. با توجه به روایات معصومین - علیهم السلام - برای اجرای حکم قصاص علاوه بر آنکه کیفیت وقوع جنایت ملاحظه می‌شود، شرایطی نیز در آن لحاظ شده که یکی از آن شرایط انتفاء ابوت است؛ بدین معنی که اگر پدری جنایتی را بر روی فرزند خود مرتکب شود اگر چه جنایت عمدی باشد، حکم قصاص در مورد پدر اجرا نمی‌شود. نگارنده در این نوشتار ضمن جمع‌آوری و تبیین مبانی فقهی این حکم به موضوع امکان تسری آن به پدر بزرگ (جد پدری) خواهد پرداخت؛ بدین بیان که در این مقاله علاوه بر برشمردن مبانی فقهی شرط انتفاء ابوت به این پرسش پرداخته خواهد شد که چنانچه جانی پدر بزرگ مجنی علیه باشد، آیا می‌توان با بهره‌گیری از مبانی فقهی مورد نظر، حکم عدم قصاص را صادر نمود؟ به عبارت دیگر، با توجه به آنکه در لغت عرب و روال متعارف آنها که به جد نیز اب اطلاق می‌شود، آیا می‌توان با استفاده از اطلاق روایاتی که اب و پدر را از اجرای قصاص معاف نموده است، حکم انتفاء قصاص پدر بزرگ را نیز صادر کرد؟ این نوشتار که به اقتضای موضوع از فن تحقیق کتابخانه‌ای بهره برده است در پی این هدف است که ضمن تبیین مبانی فقهی انتفاء ابوت در اجرای قصاص به تجزیه و تحلیل ادله مربوط به الحاق یا عدم الحاق جد پدری به پدر بپردازد.

تعریف اصطلاحات و واژه‌ها

۱. الأب و الجد

در کتاب معجم الفاظ فقه جعفری واژه «الأب» به معنای «من تولد الانسان من نطفته» (فتح الله، ۱۴۱۵، ۲۳) کسی که انسان از نطفه او متولد می‌شود؛ آمده است. نویسنده کتاب معجم لغة الفقهاء از آن به معنای «الحيوان المتولد من نطفة حيوان اخر» (قلعجی، ۱۴۰۸، ۳۷) موجودی که موجود دیگر از نطفه او متولد می‌شود؛ تعبیر کرده است. بنابر گفته جوهری در صحاح اسم مثنی از «الأب»، «الابوان» و به معنای «الأب و الأم» (جوهری، ۱۴۰۷، ۲۲۶۰) یعنی پدر و مادر است که

در این صورت با والدین و والدان هم معنا خواهد شد. در معجم لغة الفقهاء جمع «الاب»، «آباء» ذکر شده و آمده است: «هو اعم من الوالد فيطلق على الجد و الاصول القديمة» (قلعجی، ۱۴۰۸، ۳۷) بدین معنی که آباء اعم از پدر است، بنابراین بر جد و اجداد هم آباء اطلاق می‌گردد. وی برای اثبات این ادعا به آیه شریفه «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (زخرف/۴۳، ۲۲) یعنی ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم، تمسک جسته است و معتقد است، این اطلاق، اطلاقی مجازی است و شاهدی که برای آن ذکر کرده آیه شریفه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» (نساء / ۴، ۲۲) با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده اند ازدواج نکنید، می‌باشد. وجه استدلال آن است که در آن منکوحه پدر و جد و هر چه بالاتر رود - چه از طرف پدر و چه از طرف مادر - تحریم شده است؛ (قلعجی، ۱۴۰۸، ۳۷)؛ بنابراین جد در تعریف لغت شناسان به «أبوالاب و أبوالأم» معنی شده است. (جوهری، ۱۴۰۷، ۵۵۳)

علاوه بر لغت «أب» که به پدر اطلاق می‌شود، در متون فقهی کلمات دیگری هم هستند که بر پدر اطلاق می‌گردند، از جمله این لغات، واژه «والد» است. ابن منظور در لسان العرب «الوالد» را به «أب» و «الوالدة» را به «أم» معنا کرده است. (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۴۶۷) هر چند برخی از حقوقدانان خواسته‌اند که الوالدة را در برخی از احکام به الوالد ملحق نمایند؛ (اسدی، ۱۳۸۰، ۱۳۸) اما در این نوشتار مراد از واژه والد، أب و از والده، أم می‌باشد.

۲. اَبُوَّة

واژه «ابوت» به نوشته شیخ فراهیدی فعل است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۴۱۹) و بنا به اعتقاد عبدالقادر رازی مصدری از «الاب» است. (رازی، ۱۴۱۵، ۱۰) جوهری در کتاب لغت خویش آورده است: «بینی و بین فلان أبوة. و الأبوة أيضاً ألباء مثل العمومة و الخؤولة» (جوهری، ۱۴۰۷، ۲۲۶۰) یعنی بین من و فلانی رابطه پدری (پدر فرزندی) وجود دارد و واژه «أبوة» همچنین به معنای پدران آمده است. (یعنی جمع أب محسوب می‌شود) مثل عمومة که جمع عم و به معنای عموها و خؤولة جمع خال به معنای دایی‌ها می‌باشد. حسن عمید در فارسی آن را به «پدر شدن،

پدری» معنی کرده است؛ (عمید، ۱۳۸۱، ۷۶) بنابراین ریشه ابوت همان «الاب» است و در این نوشتار معنای پدری و پدر بودن مد نظر قرار دارد.

شرط انتفاء ابوت در قصاص از نگاه فقها

تتبع در آراء و نظرات فقهای عظام شیعه در خصوص شرط انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص حکایت از اتفاق نظر آنان دارد که در این مقاله ابتداءً به برخی از این نظرات اشاره و سپس به مبانی و مستندات آن پرداخته می‌شود. شیخ مفید (ره) پس از تقسیم بندی قتل پسر توسط پدر به قتل خطائی و عمدی، حکم هر یک از آن دو را بیان می‌کند و می‌نویسد: «الاب اذا قتل ولده خطأ كانت دية عليه في ماله ... و اذا قتله عمداً عاقبه السلطان عقوبة موجعة و الزمه الدية على الكمال لورثة سوى الاب القاتل على ما شرحنا ...» (۱۴۱۰، ۷۴۹) بدین معنی که اگر پدر فرزندش را به خطا به قتل برساند بر عهده اوست که دیه اش را از مال خویش بپردازد، و اگر عمداً فرزندش را به قتل برساند، حاکم عقوبتی را بر او تعیین می‌کند و همچنین او را به پرداخت دیه به طور کامل ملزم می‌کند و این دیه به ورثه مقتول غیر از پدری که قاتل است می‌رسد.

شیخ طوسی معتقدند که چنانچه پدری فرزند خویش را به هر شیوه‌ای اعم از آنکه با شمشیر او را به قتل برساند و یا حتی سر او را با شمشیر از تن جدا کند و یا به هر شیوه دیگری، قصاص نخواهد شد. (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ۹) البته اگر چه فرمایش شیخ در انتفاء قصاص پدر در هر شرایطی با مبانی فقهی مطابقت دارد، اما با توجه به آنکه تعزیر متوجه پدر خواهد شد به نظر می‌رسد میزان و کیفیت تعزیر با توجه به شیوه قتل می‌تواند متفاوت باشد به طوری که هر چه قتل با شیوه ناپسندتری واقع شود، مجازات تعزیری پدر شدیدتر خواهد بود.

محقق حلی علاوه بر بیان انتفاء ابوت به عنوان شرط سوم از شرایط اجرای قصاص به این مطلب نیز اشاره دارد که: «... و عليه الكفارة والدية و التعزير ...» (محقق حلی، ۱۴۰۹، ۹۸۸) یعنی پدری که فرزندش را به قتل رسانده است باید کفاره و دیه بپردازد و همچنین باید تعزیر شود.

مرحوم صاحب جواهر در بیان یکی از شرایط اجرای قصاص می‌نویسد: «ان لا يكون القاتل اباً، فلو قتل والد ولده لم يقتل به بلاخلاف اجده فيه. بل الاجماع بقسميه عليه مضافاً الى النصوص

... « (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶۸) یعنی یکی از شرایط قصاص آن است که قاتل پدر نباشد، بنابراین اگر پدری فرزندش را بکشد به خاطر این قتل کشته نمی‌شود و بر این حکم مخالفی را نیافتیم، بلکه علاوه بر وجود نصوص (روایات)، اجماع فقها از هر دو قسم آن (منقول و محصل) بر اثبات این حکم دلالت دارد.

فقه‌های دیگری چون؛ (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۶۰۸)، (شهید اول، ۱۴۱۱، ۲۵۱) همچنین علمای معاصری مانند؛ (سید خوانساری، ۱۴۰۵، ۲۵۳)، (حسینی روحانی، ۱۴۱۲، ۴۹)، (سید خویی، ۱۴۱۰، ۷۴) و (موسوی خمینی، ۱۴۰۹، ۵۲۱) در کتب فقهی خویش شرط انتفاء ابوت را یکی از شرایط اصلی اجرای قصاص آورده‌اند.

مبانی و مستندات فقهی شرط انتفاء ابوت در قصاص

آنچه که از آیات قرآن کریم در خصوص حکم قصاص در جنایات عمدی استفاده می‌شود مشروعیت اصل قصاص و برخی از احکام کلی آن است، اما در خصوص شرط انتفاء ابوت در اجرای قصاص در قرآن کریم بدان تصریح نشده است. با بررسی مبانی و مستنداتی که فقها بدانها اشاره کرده‌اند موارد زیر استخراج می‌شود که به ترتیب اهمیت اشاره می‌گردد.

۱. روایات

روایات متعددی در خصوص قصاص نشدن پدر به سبب کشتن فرزند نقل شده است که فقها در کتب فقهی و در موضوع مورد نظر به آنها استناد کرده‌اند. از آنجا که بسیاری از روایات عبارات یکسانی را دارند، لذا جهت پرهیز از تکرار غیرضرور به برخی از آنها اشاره می‌شود و پس از نقل روایت عنداللزوم به وجه دلالت و برخی از فقهایی که به هر یک استناد کرده‌اند، اشاره می‌شود.

۱-۱ «من احد هما علیهما السلام : لا یقاد والد بولده و یقتل الولد اذا قتل والده عمداً» (کلینی، ۱۳۶۷، ۲۹۷) از یکی از دو امام صادق یا باقر - علیهما السلام - نقل شده است که فرمودند: پدر به خاطر قتل فرزند قصاص نمی‌شود، ولی فرزند در صورت قتل عمدی پدر کشته می‌شود. این

روایت صراحت در شرط انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص دارد.

شیخ حر عاملی نیز مطابق همان سلسله سندی که در اصول کافی آمده است، این روایت را نقل کرده‌اند. (حرعاملی، ۱۴۱۳، ۷۷) مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهرالکلام، (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ۱۶۹)، سید محمد صادق روحانی در کتاب فقه الصادق (ع) (روحانی، ۱۴۱۲، ۵۰)، سید خوانساری در کتاب جامع المدارک (خوانساری، ۱۴۰۵، ۲۳۲) به این حدیث شریف استناد جسته‌اند.

۱-۲. «عن ابی عبدالله علیه السلام: لا یقتل الاب بانه اذا قتله و یقتل الابن بایه اذا قتل اباه» (کلینی، ۱۳۶۷، ۲۹۸) از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: اگر پدر فرزندش را بکشد به خاطر این قتل کشته نمی‌شود، ولی اگر پسر پدرش را بکشد، کشته می‌شود.

این حدیث نیز در کتب روایی دیگر چون؛ وسایل الشیعه (حر عاملی، ۱۴۱۳، ۷۹) و تهذیب الاحکام (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ۲۳۷) نقل شده است. تفاوت این روایت از نظر عبارات و الفاظ با روایت نخست آن است که در اولی از واژه‌های والد و ولد و در این روایت از واژه‌های آب و ابن استفاده شده است.

۱-۳. «عن الحلبي عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: سألته عن الرجل یقتل ابنه أیقتل به؟ قال: لا.» (کلینی، ۱۳۶۷، ۲۹۸) راوی حلبی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که از آن حضرت در باره مردی که فرزندش را کشته است سؤال کردم مبنی بر آنکه آیا به واسطه کشتن فرزندش کشته می‌شود؟ حضرت فرمودند: خیر. محقق اردبیلی در مجمع الفائده (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۶) و سید خوانساری در جامع المدارک (خوانساری، ۱۴۰۵، ۲۳۲) از جمله فقهای هستند که به این روایت استناد کرده‌اند.

۱-۴. «ابو عبدالله علیه السلام: لا یقتل الرجل بولده و لا یرث الرجل اذا قتله و ان کان خطأ» (حر عاملی، ۱۴۱۳، ۷۸) امام باقر (ع) فرمودند: مرد به خاطر کشتن فرزندش کشته نمی‌شود و آنگاه که فرزندش را به قتل برساند از او ارث نمی‌برد، هر چند قتل خطایی باشد. در این بیان امام (ع) دو حکم را ضمن یک سخن بیان فرمودند، حکم نخست قصاص نشدن پدر به واسطه قتل فرزندش در صورتی که قتل عمدی باشد و حکم دیگر ارث نبردن چنین پدری از فرزندش ولو آنکه قتل وی خطایی باشد.

۵-۱. «عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یقتل ابنه او عبده، قال: لا یقتل به، ولكن یضرب ضرباً شديداً و ینفی عن مسقط رأسه.» (حر عاملی، ۱۴۱۳، ۷۹) یعنی از امام باقر(ع) درباره قصاص مردی که فرزند یا بنده‌اش را کشته است سؤال شد؛ امام(ع) فرمودند: مرد به خاطر کشتن آنها قصاص نمی‌شود؛ ولی به او شدیداً (تازیانه) زده می‌شود و از شهر محل اقامت خود تبعید می‌شود. از جمله فقهای که در کتب فقهی خویش به این روایت استناد کرده‌اند، شیخ محمدحسن نجفی در جواهر الکلام، (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶۹) مرحوم سیداحمد خوانساری در جامع المدارک (خوانساری، ۱۴۰۵، ۲۳۳) و سیدمحمدصادق حسینی روحانی در فقه الصادق (ع) (روحانی، ۱۴۱۲، ۵۰) می‌باشند.

در این حدیث علاوه بر این که معصوم(ع)، به قصاص نشدن پدری که فرزندش را به قتل رسانده اشاره نموده، مجازات‌هایی را که متوجه پدر می‌شود را بیان فرموده است. اکثر فقها با استناد به این روایت، برای پدری که فرزندش را به قتل رسانده مجازات‌هایی را از قبیل تعزیر، تبعید و پرداخت دیه به سایر ورثه در نظر گرفته‌اند.

۶-۱. «عن جعفر عن ابيه ان علیاً علیه السلام کان یقول: لا یقتل والد بولده اذا قتله و یقتل الولد بالوالد اذا قتله و لا یحد الوالد للولد اذا قذفه و یحد الولد للوالد إذا قذفه.» (حر عاملی، ۱۴۱۳، ۷۷) از امام صادق(ع) نقل شده که ایشان از پدر بزرگوارشان نقل کردند که امام علی(ع) می‌فرمودند: پدر به خاطر کشتن فرزند قصاص نمی‌شود، ولی فرزند در صورت کشتن پدر قصاص می‌شود، همچنین پدر در صورت قذف فرزند حد نمی‌خورد، ولی فرزند در صورت قذف پدر حد می‌خورد. اگر چه مفهوم همه روایات ذکر شده یکی است اما به اعتبار نقل آنها از معصومین مختلف و در مواردی به خاطر وجود عبارات تکمیلی بیان آنها خالی از فایده به نظر نمی‌رسد.

۷-۱. «... عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: وقضى أنه لا قود لرجل اصابه والده فی امر یعیب علیه فیه فاصابه عیب من قطع و غیره یكون له الدیة و لا یقاد.» (حر عاملی، ۱۴۱۳، ۷۹) یعنی امام علی(ع) فرمودند: برای مردی که از جانب پدرش بر او عیبی رسیده باشد اعم از آنکه آن عیب قطع عضو باشد یا غیر آن، آن مرد حق دریافت دیه را دارد و (قاتل) قصاص نمی‌شود. این روایت صراحت در این نکته دارد که عدم اجرای قصاص در مورد پدری که فرزندش را به قتل



رسانده است فقط در قصاص نفس نیست، بلکه شامل قصاص عضو نیز می شود.

۸-۱. «عن الصادق، عن آبائه (عليهم السلام) في وصية النبي (صلى الله عليه و آله) لعلی عليه السلام قال: يا علی لا یقتل والد بولده.» (حر عاملی، ۱۴۱۳، ۸۰) از امام صادق (ع) نقل شده است که ایشان از پدرانش نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم (ص) در وصیتش به حضرت علی (ع) فرمودند: ای علی! پدر به واسطه کشتن فرزند قصاص نمی‌شود.

مجموع روایات ذکر شده، صرف نظر از آنکه از کدام یک از معصومین - علیهم السلام - نقل شده باشد، در بیان این حکم استثنایی، برخی از تعبیر «أب و ابن» استفاده کرده‌اند که شاید این شبهه را در پی داشته باشد که این حکم شامل موردی که مقتول دختر باشد نمی‌شود در حالی که مراد از ابن در این روایات اعم از پسر و دختر است؛ به ویژه آنکه در تعبیری دیگر از عبارت «والد و ولد» استفاده شده است.

۲. اجماع

برخی از فقها در بیان یکی از مستندات و مبانی حکم انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص از اجماع به عنوان یکی از آنها نام برده‌اند. همان طور که در فتوای صاحب کتاب جواهر الکلام اشاره شد ایشان ضمن آنکه تعبیر «بلا خلاف اجده فیه» را داشته‌اند در ادامه آورده‌اند: «بل الاجماع بقسمیه علیه» (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶۹) یعنی اجماع فقها اعم از منقول و محصل بر آن دلالت دارد.

شیخ طوسی در کتاب خلاف ضمن بیان دیدگاه‌های مختلف در خصوص این موضوع، در بیان ادله اصحاب و فقهای امامیه می‌فرماید: «دلینا اجماع الفرقه و اخبارهم» (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۵۲) یعنی دلیل ما شیعیان در این مسأله اجماع فرقه و روایات آنان است.

از جمله فقهای دیگری که در کتب فقهی خویش در این مسأله مدعی اجماع شده‌اند، شهید ثانی در کتاب شرح لمعه (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ۱۶۳) و محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفائده (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۶) می‌باشند.

نویسنده کتاب فقه الصادق (ع) ضمن بیان فتوای خویش در این مسأله و بکار بردن عبارت «بلا خلاف» در این باره به نقل از مسالک الافهام شهید ثانی آورده‌اند: «و فی المسالک اجماعاً

منا و من اکثر العامة» (حسینی روحانی، ۱۴۱۲، ۴۹) یعنی در کتاب مسالک در باره این حکم ادعای اجماع بین فقهای شیعه شده و اکثر فقهای اهل سنت نیز بر همین عقیده‌اند. آنچه که در باره ادعای اجماعی که در کتب فقهی آمده است قابل طرح می‌باشد آن است که در بین علمای اصول و فقه معروف است که اجماع معتبری که می‌تواند مستند برای حکمی فقهی باشد، اجماعی است که در کنار آن دلیلی از کتاب و سنت نباشد؛ چرا که در چنین حالتی و به چنین اجماعی اجماع مدرکی گفته می‌شود و فقها برای استنباط حکمی شرعی برای آن اعتباری قائل نیستند؛ بنابراین به نظر می‌رسد اجماع ادعا شده صرفاً بیانگر اتفاق نظری است که فقهای شیعه در این حکم دارند و نمی‌تواند به عنوان دلیلی در عرض روایات وارده باشد.

۳. سببیت پدر در ایجاد فرزند و شرافت وی

به نظر می‌رسد سببیت پدر در وجود فرزند یکی دیگر از دلایلی باشد که برخی از فقها در خصوص قصاص نشدن پدر به واسطه کشتن فرزند بدان اشاره و استناد کرده‌اند و گفته‌اند به این علت، اگر پدری اقدام به قتل فرزند کند نباید کشته شود؛ چرا که شایسته نیست پدیده‌ای که خود معلولی است که از علتی پدیدار شده خود سبب معدوم شدن و از بین رفتن علت و سبب خود باشد. شهید ثانی در باره یکی از ادله‌ای که دیگران برای انتفاء ابوت در اجرای قصاص بیان کرده‌اند، می‌نویسد: «و علل (ای عدم اعادة الوالد بولده) ایضاً بان الاب کان سبباً فی وجود الولد، فلا یکون سبباً فی عدمه و هو لایتم فی الام...» (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۶۴) یعنی یکی از علت‌های ذکر شده مبنی بر آنکه پدر به خاطر قتل فرزند قصاص نمی‌شود، آن است که پدر سبب وجود فرزند است، پس نباید فرزند سبب عدم پدر باشد در حالی که این امر (سببیت وجود فرزند) در خصوص مادر کامل نیست.

سید محمد صادق حسینی روحانی بعد از بیان روایات این باب، در تأیید این دیدگاه که پدر با کشتن فرزند قصاص نمی‌شود می‌نویسد: «و یؤید ذلک: ان الوالد سبب وجود الولد فلا یحسن ان یصیر الولد سبباً معدوماً له.» (روحانی، ۱۴۱۲، ۵۱) یعنی مطلبی که تأیید کننده این دیدگاه می‌باشد آن است که همانا پدر سبب وجود فرزند است، پس نیکو نیست که فرزند سبب معدومیت پدر باشد.



در خصوص این استدلال دو نکته قابل توجه به نظر می رسد؛ نکته اول آنکه سببیت (فقط) پدر در ایجاد فرزند خود ادعایی است که نیاز به اثبات دارد؛ چرا که امروزه چه بسا اعتقاد بر آن باشد که در ایجاد فرزند پدر و مادر هر دو به عنوان سبب مشترک نقش دارند. بیان شهید ثانی نیز بر همین عقیده حکایت دارد. ایشان آورده اند: «ان الدلیل الاخیر (الاب کان سبب فی وجود الولد) منقوض بالام فأنها تقاد بالولد و ان کانت سبباً فی وجوده فلو کان الدلیل المذكور صحیحاً لزم عدم اقامة الام بالولد ایضا» (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۶۴) یعنی دلیل اخیر در خصوص قصاص نشدن پدر - که می گوید پدر سبب وجود فرزند است - با وجود مادر نقض می شود، چرا که مادر با کشتن فرزند قصاص می شود اگر چه سبب وجود فرزندش می باشد؛ پس اگر دلیل مذکور صحیح باشد لازم است که مادر نیز با کشتن فرزندش قصاص نشود. نکته دیگر آنکه با فرض پذیرش سببیت انحصاری پدر در ایجاد فرزند، به نظر می رسد سببیت پدر به عنوان مبنایی برای اثبات حکم عدم قصاص پدر به واسطه کشتن فرزند نباشد؛ بلکه مراد از ذکر آن بیان علت و فلسفه تشریح این حکم در شریعت اسلام است، که البته این فلسفه هم تصور و برداشت گروهی است که نیازمند اثبات است.

یکی دیگر از مواردی که در کلام فقها به عنوان فلسفه تشریح این حکم ملاحظه می شود، شرافت ابوت و پدر بودن است به این معنی که چون شارع مقدس برای پدر بودن و ابوت شرافتی قائل است حکم به انتفاء قصاص در صورت کشتن فرزندش داده است؛ بنابراین حتی اگر پدر کافری فرزند مسلمانش را بکشد، باز هم به اعتبار ابوت قصاص نمی شود. علامه حلی در این خصوص آورده است: «لا فرق بین کون الاب مساویاً للولد فی الدین و الحریه او مخالفاً فلا یقتل الاب الکافر بولده المسلم و لا الاب العبد بولده الحر لآن المانع من القصاص شرف الابوة» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۲۴۹) یعنی در متنفی بودن قصاص پدر در صورت کشتن فرزند تفاوتی ندارد که پدر در دین و آزاد بودن با فرزند مساوی باشد و یا مخالف؛ پس پدر کافر با کشتن فرزند مسلمانش و پدر بنده (عبد) با کشتن فرزند آزادش کشته نمی شود؛ چرا که شرافت ابوت و پدر بودن مانع اجرای حکم قصاص است.

شهادت ثانی نیز در شرح لعمه ضمن بیان همین دیدگاه مبنی بر آنکه اختلاف در دین و حریت بین پدر و پسر موجب اجرای حکم قصاص در مورد پدری که فرزندش را کشته است نمی‌شود، دلیل آن را دو نکته می‌داند؛ یکی عموم ادله است؛ یعنی ادله ای که انتفاء ابوت را در اجرای قصاص شرط دانسته‌اند عام اند و شامل پدر کافر و عبدی که فرزندش را به قتل برساند نیز می‌شود و دلیل دیگر را به مانند علامه حلی شرافت ابوت بیان کرده‌اند. (شهادت‌انی، ۱۴۱۰، ۶۵)

الحاق یا عدم الحاق جد به پدر در انتفاء قصاص

همانطور که بیان شد به پدر پدر و پدرِ مادرِ جدّ اطلاق شده است. به عقیده نگارندگان، مطالب این مبحث از سه محور قابل بررسی است. محور نخست آنکه آیا اساساً اطلاق «أب» به «جد» صحیح است؟ یعنی آیا بر اساس لغت عرب و عرف آنها به جد نیز آب اطلاق می‌شود؟ محور دوم آنکه با فرض اطلاق آب به جد، آیا این اطلاق به نحو حقیقت است یا مجاز؟ و محور سوم بحث آن است که آیا الحاق جد به پدر در حکم قصاص نشدن به واسطه کشتن فرزند مبنی و مستند شرعی دارد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت به همان دلیلی که اجرای حکم قصاص درباره پدری که فرزندش را عمداً کشته است منتفی است، در مورد پدر بزرگی که نوه خویش را به قتل برساند نیز منتفی خواهد بود؟ به بیان دیگر آیا با فرض اطلاق آب به جدّ آیا می‌توان این اطلاق را دلیل بر الحاق جد به آب در این مسأله دانست؟

مبحث اول: اطلاق آب به جدّ

به نظر می‌رسد با توجه به برخی از آیات و روایات موضوع اطلاق آب به جدّ اعم از جدّ مادری و پدری ثابت باشد. آیت الله مکارم شیرازی اطلاق آب به جدّ را خیلی معمولی عنوان کرده و معتقد است که آیات و روایات بر این مطلب دلالت دارند و در این رابطه به آیه ۳۸ از سوره یوسف استناد کرده که خداوند می‌فرماید: «وَاتَّبَعْتُ مِثْلَ آبَائِي إِبرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» یعنی و از آیین پدران خویش ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام.



وجه استدلال ایشان آن است که اسحاق جدّ یوسف بوده و ابراهیم هم جدّ اعلای وی بوده است که همه را به «آبائی» تعبیر کرده است. و هم چنین به عباراتی مانند: «السلام علیک و علی آبائک الطاهرین» استناد کرده که در آن اجداد امام هم به آباء تعبیر شده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ۷۹)

همانطور که در مباحث مقدماتی این مقاله اشاره شد، برخی به مانند آیت الله مکارم شیرازی با استناد به آیات دیگری مثل آیه ۲۲ از سوره زخرف که می‌فرماید: «إنا وجدنا آباءنا علی أمة» بر این عقیده اصرار می‌ورزند که «آب» به «جدّ» نیز اطلاق شده است. ضمن آنکه اصل ادعا مبنی بر آنکه مراد از آباء در این شواهد اجداد هستند را می‌توان پذیرفت؛ اما به نظر می‌رسد در همه شواهدی که این گروه به آن استناد می‌کنند یا قرینه‌ای دالّ بر اطلاق «آب» به «جدّ» وجود دارد و یا آنکه «آب» به صیغه جمع یعنی «آباء» به کار رفته است؛ این در حالی است که در شواهد و مستندات بحث این نوشتار «آب» در همه موارد به صیغه مفرد بکار رفته است و این مسأله می‌تواند حاکی از آن باشد که اگر واژه «آب» به صورت مفرد و بدون قرینه بکار رود، به معنای پدر است نه اعم از پدر و جد.

برخی از علمای دیگر، اطلاق آب را بر جدّ مادری هم صحیح می‌دانند. به عنوان مثال آیت الله فاضل لنکرانی در بحث سقوط حدّ قذف به واسطه آبوت، اطلاق آب به جدّ مادری و الحاق حکم را به آن غیر قابل مناقشه خوانده است؛ وی در این باره می‌گوید: «... لا مجال للمناقشة فی صدق الأب علیه: لأنّ کون ابن البنت ابناً ملازم لکون ابیها أباً له. کما فی قول الرسول صلی الله علیه و آله: الحسن و الحسین ابنای ...» (فاضل لنکرانی، بی‌تا، ۳۸۴) یعنی در صدق و درستی اطلاق آب به پدر مادر مناقشه نیست؛ زیرا وقتی پسر دختر شخصی ابن و پسر آن شخص محسوب شود، لازمه‌اش آن است که پدر آن دختر (پدر بزرگ دختر) برای وی آب باشد. همانطور که در فرمایش پیامبر اکرم (ص) این تعبیر به چشم می‌خورد که حسن و حسین پسران من هستند.

لازم به ذکر است فقهای که حکم انتفاء قصاص پدر را به پدر بزرگ تسری می‌دهند به اتفاق جدّ پدری را مورد نظر دارند و به شمول حکم به جدّ مادری اعتقاد ندارند. اگر چه نگارندگان این

مقاله الحاق جدّ پدری را نیز در این مسأله به آب محلّ تأمل و اشکال می‌دانند، اما به نظر می‌رسد وقتی در مبانی و مستندات حکمی فقط تعبیر آب بکار رفته باشد به گونه‌ای که آن حکم شامل مادر نشود به طریق اولی آن حکم نمی‌تواند شامل پدرِ مادر (جدّ مادری) شود.

مبحث دوم: کیفیت اطلاق آب به جدّ

یکی از نکاتی که در مسأله الحاق جدّ به آب در کلام فقها بدان تصریح نشده است و به نظر می‌رسد از مباحث مهم و تأثیرگذار در حکم آن باشد موضوع کیفیت اطلاق آب به جدّ است؛ بدین معنی که آیا استعمال لفظ «آب» در معنای «جدّ» استعمال لفظ در «ما وُضِعَ له» است تا بتوان آن را استعمالی حقیقی تلقی نمود؟ یا آنکه این استعمال «در غیر ما وُضِعَ له» بوده و باید آن را از استعمالات مجازی به حساب آورد؟ اگر کسانی مدعی شوند که در حال حاضر این استعمال به نحو حقیقت است، ضمن آنکه اصل این ادعا نیاز به اثبات دارد، سؤال دیگری قابل طرح است و آن اینکه آیا این حقیقت، حقیقت شرعیه است یا حقیقت مشرعه؟ بدین معنی که آیا لفظ «آب» با فرض آنکه بپذیریم حقیقت در معنای «جدّ» نیز هست، آیا این لفظ در زمان شارع مقدّس در معنای جدّ به حدّ استعمال حقیقی پیوسته است؟ یا در زمان متشرعان؟

نتیجه این بحث آن می‌شود که اگر حقیقت بودن استعمال لفظ «آب» در معنای «جدّ» به اثبات نرسد و در این معنی مجاز تلقی شود، همچنین با فرض اثبات آن، اگر نوع استعمال حقیقی آن حقیقت مشرعه باشد، به گونه‌ای که در زمان شارع مقدّس لفظ «آب» در معنای «جدّ» مجاز بوده، بنابراین لفظ آب که در روایات معصومین - علیهم السلام - بکار رفته است را با توجه به فقدان قرینه صارفه و با استناد به اصالة الحقیقه باید به معنای حقیقی آن که همان پدر باشد حمل نمود؛ چرا که در این صورت حمل لفظ «آب» بر معنای «جدّ» به اعتبار مجاز بودن به قرینه صارفه نیازمند است که ظاهراً روایات فاقد چنین قرینه‌ای هستند و بحث در باره لفظ «والد» نیز از همین قرار است.

در پاسخ به این سؤال که آیا استعمال لفظ «آب» در معنای «جدّ» حقیقت است یا مجاز، باید گفت که بر اساس معنایی که در کتب لغت آمده است که خود به عنوان نصی در معانی حقیقی



الفاظ محسوب می‌شود همانطور که در قسمت تعریف واژگان این مقاله ذکر شد، واژه «أب» در معنای «من تولد الانسان من نطفته» وضع شده است و حقیقت در آن معنی اطلاق می‌شود. همچنین باید اذعان نمود مطابق آنچه که در کتب اصول فقه و به عنوان مبادی و مقدمات آن علم مستور است، یکی از راه‌های تشخیص معنای حقیقت از مجاز «تبادر» است بدین معنی که وقتی لفظی بکار می‌رود معانی که بلافاصله به ذهن خطور می‌کند، معنی یا معانی حقیقی آن محسوب می‌شود که به نظر می‌رسد با استعمال لفظ «أب» فقط معنای پدر به ذهن تبادر می‌کند نه معنای دیگر. بنابراین استعمال لفظ «أب» بر معنای «جد» مجاز بوده و نیازمند قرینه می‌باشد.

اعتقاد ما بر آن است که اطلاق أب بر جد و استعمال آن را در این معنی می‌توان پذیرفت؛ اما صرف اطلاق و استعمال یک لفظ در معنایی نمی‌تواند نشانه استعمال و اطلاق حقیقی باشد؛ چرا که به قول علمای علم اصول فقه، استعمال، الزاماً نشانه حقیقت نیست، بلکه اعم از حقیقت و مجاز است.

مبحث سوم: مبانی و مستندات الحاق جد به پدر در کلام فقها

به نظر می‌رسد که مشهور فقها معتقدند که جد پدری در حکم قصاص نشدن در صورتی که نوه خویش را به قتل برساند به پدر ملحق می‌شود؛ به این معنی که انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص فقط به پدر بلافصل اختصاص ندارد، بلکه شامل جد پدری و هر چه بالاتر رود نیز می‌شود. نویسنده کتاب جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام در این خصوص آورده است: «کذا لو قتل اب الاب و ان علا کما صرح به غیر واحد، بل عن الظاهر الخلاف أو صریحه الاجماع علیه بل لم أجد فيه خلافاً...» (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۷۰) بدین معنی که اگر جد (پدر پدر) و هر چه بالاتر رود نوه خویش را به قتل برساند قصاص نمی‌شود؛ همچنان که بسیاری به این مطلب تصریح کرده‌اند، بلکه ظاهر کلام شیخ در خلاف یا صراحت وی بر وجود اجماع در این مسأله، بر این نکته دلالت دارد و در این مسأله اختلافی نیافتیم. ایشان ضمن آنکه ادعای اجماع در این مسأله دارند، در خصوص مستند این دیدگاه اعتقاد دارند که «تناول الاطلاق له لغة و عرفاً» یعنی اطلاق لفظ «أب» در لغت و عرف پدر بزرگ را نیز در برمی‌گیرد؛ البته اگر بتوان اطلاق أب را شامل جد

دانست، می‌توان با یاری گرفتن از کلام اصحاب و با توجه به اولویت یا لااقل مساوی بودن آب با جدّ معتقد بود که مراد از روایات وارده مانند کلام امام صادق (ع) که فرمودند: «لا یقتل الاب بابنه» اجداد نیز هستند. (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۷۰)

شیخ طوسی (ره) نیز معتقدند که اجداد نیز جاری مجرای آب هستند و در نتیجه با قتل نوه‌هایشان قصاص نمی‌شوند. ایشان در بیان استدلال این حکم عبارت «لتناول اسم الاب لهم» را آورده‌اند؛ یعنی به خاطر اینکه اسم «اب» اجداد را نیز در برمی‌گیرد. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۵۲)

صاحب کتاب جامع المدارک ضمن بیان این نکته که در قصاص نشدن جدّ پدری به واسطه کشتن نوه شک و تردید وجود دارد، با بکار بردن واژه «قیل» عدم قصاص را به مشهوری که شهرت آن عظیم است نسبت می‌دهد. ایشان به اطلاق روایات صحیحه و معتبره‌ای که در این باره نقل شده است استناد کرده‌اند. (خوانساری، ۱۴۰۵، ۲۳۳)

مرحوم خوانساری در ادامه، تعبیری دارد که حکایت از ورود اشکالی به این فتوی دارد و آن تعبیر بدین قرار است که جا دارد سؤال کننده‌ای این اشکال را وارد کند که اگر فردی وصیت کند که بعد از وفات من فلان مال را به فرزندم (ابنی) بدهید مطابق این استدلال باید موصی له هم فرزند وی باشد و هم نوه وی در حالی که عرف چنین قضاوتی نمی‌کند و موصی له را فقط فرزند بلاواسطه وی می‌دانند. (خوانساری، ۱۴۰۵، ۲۳۳) موضوع در مورد آب و پدر نیز باید از همین قرار باشد.

محقق اردبیلی نیز در کتاب خود از تعبیری بهره گرفته‌اند که حکایت از تردید ایشان به حکم انتفاء قصاص پدر بزرگ در صورت قتل نوه دارد. ایشان آورده‌اند: «و لعلّ الجَد و ان علا اب فیشملة دلیله، فتأمل» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۶) یعنی شاید جد و هر چه بالاتر رود پدر محسوب شوند که در این صورت دلیلی که بر عدم قصاص پدر دلالت دارد پدر بزرگ را نیز شامل می‌شود، البته این مطلب جای تأمل دارد و محل اشکال است.

همانطور که در مبحث مربوط به مستندات شرط انتفاء ابوت در اجرای قصاص پدر در صورت قتل فرزند گفته شد برخی از فقها در کلام خود سببیت پدر در وجود فرزند را از جمله ادله این حکم معرفی کرده‌اند. در مورد جدّ پدری و الحاق وی به پدر در این حکم نیز برخی به این مطلب



اشاره کرده‌اند که چون پدر بزرگ (جدّ پدری) سبب وجود سبب فرزند است، لذا به مانند پدر در صورت قتل نوه خویش قصاص نمی‌شود. به عنوان نمونه محقق اردبیلی آورده‌اند: «... فانه اذا لم یقتل الاب فاب الاب کذلک، لانه سبب لوجود سببه، فتأمل...» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۶) یعنی وقتی پدر قصاص نشود، حکم پدر پدر (جدّ پدری) نیز همین‌گونه خواهد بود، چرا که جدّ پدری سبب وجود سبب فرزند می‌باشد. محقق اردبیلی پس از نقل این دیدگاه عبارت «فتأمل» را بکار برده که حکایت از وجود اشکال در پذیرش این نظریه دارد. همان‌طور که در مبحث قبلی بیان شد اولاً سببیت وجود فرزند فقط منحصر در پدر نیست که بتوان به این علت حکم قصاص نشدن را به این دلیل برای پدر در صورت قتل فرزند ثابت کرد، بلکه مادر نیز مشترکاً با پدر سبب ایجاد فرزند محسوب می‌شود. ثانیاً سببیت فقط می‌تواند به عنوان یکی از فلسفه‌های احتمالی تشریح حکم انتفاء قصاص پدر در صورت قتل فرزند از سوی برخی از صاحب نظران مورد توجه قرار گیرد که البته درستی این برداشت نیز با توجه به سببیت مادر محلّ تأمل خواهد بود.

جمع بندی بحث

با بررسی مبانی و مستندات فقها در رابطه با شرط انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص ملاحظه می‌شود که مهم‌ترین آنها روایاتی است که از معصومین - علیهم السلام - نقل شده است و این روایات وارده در واقع از جمله منحصص‌های عموم آیات و روایاتی هستند که بر اجرای قصاص جانی در صورت ارتکاب جنایت عمدی دلالت دارند. عموماتی مانند: آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ از سوره بقره که می‌فرماید: «کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى... وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...» یعنی حکم قصاص در باره کشتگان برای شما مقرر گردید به گونه‌ای که مرد آزاد در مقابل مرد آزاد و بنده در مقابل بنده و زن در مقابل زن قصاص می‌شود. ... ای خردمندان اجرای حکم قصاص برای شما حیات و زندگی را به دنبال دارد. همچنین روایات عامی که دلالت بر اجرای حکم قصاص در جنایات عمدی دارد، مانند روایتی که از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمودند: «من قتل مؤمناً متعمداً فانه یقاد به الّا ان

یرضی اولیاء المقتول...» (حرعاملی، ۱۴۱۳، ۳۷) هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، قطعاً قصاص می‌شود، مگر آنکه اولیای دم مقتول رضایت دهند.

با توجه به این آیات و روایات، حکم عمومی قصاص تشریح شده است که این عمومات با روایات خاصی تخصیص خورده اند. از جمله این روایاتِ مخصّص، مواردی است که در این مقاله و در بحث مربوط به مستندات شرط انتفاء ابوت در اجرای قصاص ذکر شد. روایاتی که پدر را در اجرای حکم قصاص استثناء کرده‌اند به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول روایاتی هستند که از واژه «أب» به معنای پدر استفاده کرده‌اند و دسته دوم روایاتی که از واژه «والد» برای بیان این حکم بهره گرفته‌اند. اگر چه ممکن است بپذیریم که این دو واژه یعنی «أب» و «والد» به پدر بزرگ پدری نیز اطلاق شده است، اما به اعتقاد نگارندگان این مقاله صرف اطلاق و استعمال لفظی در یک معنا نشانه استعمال حقیقی نیست، لذا آن معنایی که از دو واژه مذکور به ذهن تبادر می‌کند فقط پدر می‌باشد، بنابراین دو لفظ مذکور در معنای «پدر» حقیقت و در معنای «جد» مجاز خواهد بود و چون در این روایت قرینه صارفه‌ای که حکایت از اراده معنای مجازی باشد وجود ندارد، بنابراین حمل این دو لفظ بر معنای جدّ خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد. به علاوه اگر گفته شود که این واژه‌ها ابتدا در معنای «پدر» حقیقت بوده‌اند و سپس در معنای «پدر بزرگ» نیز حقیقت گشته‌اند؛ در پاسخ می‌توان گفت که اولاً این حقیقت گشتن در معنای پدر بزرگ ثابت نیست و با فرض اثبات، حقیقت شرعی بودن آن نیاز به اثبات دارد. یعنی مدعیان این ادعا باید بتوانند ثابت کنند که این لفظ در زمان شارع در معنای جدّ و پدر بزرگ حقیقت گشته است تا بتوان موضوع تسری روایات مذکور را به پدر بزرگ مورد بررسی قرار داد و البته در صورتی که هر دو معنای «پدر و پدر بزرگ» برای دو لفظ مذکور حقیقت بوده باشد قرینه معینه‌ای در جمله به کار نرفته است.

بنابراین مهمترین استدلال طرفداران الحاق جدّ به پدر که همان اطلاق أب و والد به «جد» می‌باشد محل اشکال بوده و به این دلیل نمی‌توان حکم به تسری عدم قصاص پدر به جد نمود.

دلیل دیگر انتفاء شرط ابوت در اجرای حکم قصاص اجماع فقها بوده که با فرض ثبوت اجماع، نمی‌تواند مستند این حکم قرار گیرد، چرا که اجماع مدرکی محسوب می‌شود و اجماع



مدرکی نیز قابل استناد نیست، و این دلیل به طریق اولی در مورد جد ثابت نیست، چرا که اساساً اتفاق نظری که در مورد منتفی بودن قصاص آب وجود دارد در مورد جد آنچنان نیست.

سببیت وجود فرزند دیگر دلیلی بود که برای اثبات شرط انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص بیان شد که در جای خود توضیح داده شد این دلیل ممکن است به گمان برخی به عنوان فلسفه تشریح این حکم محسوب شود، اما دلیلی برای پذیرش آن به عنوان مستندی برای اثبات آن نمی‌تواند باشد؛ بنابراین وقتی سببیت پدر نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد سببیت با واسطه پدر بزرگ به طریق اولی نمی‌تواند دلیلی برای الحاق جد به پدر محسوب شود.

تنها یک نکته باقی می‌ماند که می‌تواند قابل بررسی و ملاحظه باشد و آن قاعده درء است. قاعده‌ای که با استناد به روایاتی چون؛ «ادْرءُوا الحدود بالشبهات» (حرعاملی، ۱۴۱۳، ۳۳۶) - یعنی اجرای حدود را با ورود شبهات منتفی سازید - ثابت است. بدین بیان که بگوییم اگر چه الحاق جد با استناد به ادله نقلی ثابت نیست، اما با استناد به قاعده درء چنانچه جد پدری مرتکب جنایت عمدی بر نوه خویش شود حکم اجرای قصاص منتفی خواهد شد و جد پدری باید دیه وی را بپردازد. البته این استدلال زمانی کامل خواهد بود که اولاً قصاص را که به عنوان حق الناس تلقی می‌شود محل اجرای قاعده درء بدانیم و ثانیاً چنین شبهاتی را مجرای قاعده درء محسوب کنیم.

نتیجه گیری

آنچه که در نتیجه گیری نهایی می‌توان اذعان نمود آن است که شرط انتفاء ابوت در اجرای حکم قصاص با استناد به روایات معصومین - علیهم السلام - به عنوان تنها دلیل قابل استناد قطعی و ثابت بوده و به نظر می‌رسد فقهای عظام شیعه نیز در این مسأله اتفاق نظر داشته باشند؛ اما مستنداتی که فقها در مورد الحاق جد پدری به پدر در عدم اجرای حکم قصاص در صورت ارتکاب جنایت عمدی بر نوه خویش بیان کرده‌اند، قابل خدشه و محل اشکال بوده و فقط استناد به قاعده درء در این خصوص قابلیت بررسی را خواهد داشت.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم

۲. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۰۵)، **لسان العرب**، ج ۳، ناشر: نشر ادب حوزه، چاپ اول.
۳. اردبیلی، المولی‌ الاحمد «محقق اردبیلی»، (۱۴۰۳)، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازهان**، ج ۱۴، ناشر: جامعه مدرسین حوزه عملیه - قم، بی جا.
۴. اسدی، محمد، (۱۳۸۰)، **مجازات پدر و مادر در جرم کشتن فرزند**، ناشر: سفیر حج - تهران، بی جا.
۵. جبعی‌ العاملی، زین الدین بن علی «شهید ثانی»، (۱۴۱۰)، **الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، ج ۱۰، ناشر: انتشارات داوری - قم، چاپ اول.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷)، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة**، ج ۲ و ۶، ناشر: دارالعلم للملایین - بیروت، چاپ چهارم.
۷. حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن، (۱۴۱۳)، **وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱۸ و ۱۹ و ۲۹، ناشر: موسسه ال‌ بیت لاحیاء التراث - قم.
۸. حسینی روحانی، سید محمد صادق، (۱۴۱۳)، **فقه الصادق (ع)**، ج ۲۶، ناشر: موسسه دارالکتب - قم، چاپ سوم.
۹. حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن «محقق حلی»، (۱۴۰۹)، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، ناشر: انتشارات استقلال - تهران.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف بن علی بن المطهر (علامه حلی)، (۱۴۱۳)، **قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام (ط. ج)**، ج ۲ و ۳، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۱۱. _____، (بی تا)، **تحریر الاحکام**، ناشر: موسسه آل‌ البيت (ع)، بی جا.
۱۲. خوانساری، سید احمد، (۱۴۰۵)، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، ج ۷، تحقیق: علی‌ اکبر غفاری، ناشر: مکتبه الصدوق - طهران.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۰)، **تکملة منهاج الصالحین**، ناشر: مدینه العلم - قم، چاپ بیست و هشتم.
۱۴. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن «شیخ طوسی»، (۱۳۶۵)، **تهذیب الاحکام**، ج ۷ و ۱۰، تحقیق: سید حسن خراسان و محمد آخوندی، ناشر: دارالکتب الاسلامیة.



۱۵. طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن « شیخ طوسی»، (۱۴۰۷)، **الخلاص فی الفقه**، ج ۵، ناشر: موسسه نشر اسلامی - قم، بی جا.
۱۶. _____، (۱۳۷۸)، **المبسوط فی فقه الامامیه**، ناشر: المكتبه المرتضویه تهران، بی جا.
۱۷. عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر، (۱۴۱۵)، مختار الصحاح، ناشر: دارالکتب العلمیه - بیروت.
۱۸. عکبری البغدادی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان « شیخ مفید»، (۱۴۱۰)، **المقنعة**، ناشر: موسسه نشر اسلامی - قم، چاپ دوم.
۱۹. عمید، حسن، (۱۳۸۱)، **فرهنگ فارسی عمید**، ج ۱، ناشر: انتشارات امیر کبیر، چاپ بیست و پنجم.
۲۰. فاضل لنکرانی، محمد، (بی تا)، **تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله**، ناشر: مرکز فقه الاثمه (ع)، قم چاپ اول.
۲۱. فتح الله، احمد، (۱۴۱۵)، **معجم الفاظ الفقه الجعفری**، بی نا، بی جا، چاپ اول.
۲۲. فراهیدی، ابو عبدالرحمان الخلیل بن احمد، (۱۴۰۹)، **کتاب العین**، ج ۸، ناشر: موسسه دارالهجره - ایران، چاپ دوم.
۲۳. قلجی، محمد، (۱۴۰۸)، **معجم لغة الفقهاء**، بی نا، چاپ دوم، بیروت.
۲۴. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۳۶۷)، **الکافی**، ج ۷، ناشر: دارالکتب الاسلامیه - آخوندی، تهران: چاپ سوم.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، **درسهای خارج فقه**، فصل فی اولیاء العقد، سال ۷۹-۸۰ www.makaremshirazi.org
۲۶. مکی العاملی، محمد بن جمال الدین « شهید اول»، (۱۴۱۱)، **اللمعة الدمشقیه**، ناشر: منشورات دارالفکر - قم، چاپ اول.
۲۷. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۴۰۹)، **تحریر الوسیله**، ج ۲، ناشر: دارالکتب العلمیه - اسماعیلیان - قم، بی جا.
۲۸. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۴۲، ناشر: المكتبة الاسلامیة، الطبعة السادسة.